

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دهم - شماره پیاپی ۲۵

بهار و تابستان ۸۹

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی*

فروزان راسخی*

سمیه کلاهدوزان**

چکیده

ادله‌ای که بر اثبات وجود خدا اقامه شده، طیف وسیعی از ادله را شامل می‌شود که از میان آنها براهین جهان‌شناختی، وجود شناختی و غایت شناختی از قدمت بیشتری برخوردارند. از آنجا که برهان جهان‌شناختی از زمان افلاطون تاکنون مورد توجه فلاسفه بوده است؛ این مقاله سعی در بررسی این برهان از منظر فلسفه معاصر اسلامی دارد. به این منظور تقریرات جدید علامه طباطبایی به عنوان فیلسوف و نماینده بزرگ فلسفه اسلامی عصر حاضر از این برهان، به ویژه از سه برهان علت و معلول، حرکت و نظم مورد بررسی قرار گرفته و مبانی فلسفی او در این تقریرات و ابتکارات فلسفی‌اش در تقریر این برهان به همراه نقاط قوت و ضعف این ادله تبیین شده است. در این بررسی اکثر براهین علامه در مرتبه والایی از اتقان و استواری قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: علامه طباطبایی، برهان، دلایل جهان‌شناختی، علت و معلول، حرکت و نظم.

* تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۸۹/۴/۳۰

** استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهراء(س)

*** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهراء(س) aria_bastan2500@yahoo.com

مقدمه

مسئله وجود خدا از دیرباز، چه در مقام اثبات و چه در مقام انکار، یکی از مهمترین مباحث فلسفه بوده و براهین اثبات وجود خدا همواره مورد توجه فلاسفه بوده است. در میان آن براهین، برهان وجود شناسی، غایت شناختی و جهان‌شناختی قدمت بیشتری دارند.

براهین جهان‌شناختی از جمله براهین اثبات خداست که از زمان افلاطون تاکنون مورد توجه فلاسفه بوده است. این براهین شامل وجوب و امکان، علت و معلول، حرکت و محرک، نظم و منتهی شدن سلسله مراتب ارزش‌ها به ارزش مطلق است که فیلسوفان برای هر یک از این براهین تقریرهای مختلفی را بیان نموده‌اند. این مقاله تقریرهای علامه طباطبایی از براهین جهان‌شناختی، به ویژه سه برهان علت و معلول، حرکت و محرک و نظم را بررسی می‌کند و در راستای تبیین این مسئله است که تقریرهای جدید علامه از براهین جهان‌شناختی کدام‌اند؟ در این میان سؤالاتی پیرامون این مسئله مطرح می‌شود:

- ۱- انواع براهین جهان‌شناختی بر وجود خدا از دیدگاه علامه طباطبایی کدام‌اند؟
 - ۲- علامه برای کدام یک از براهین جهان‌شناختی تقریر جدیدی ارائه داده است؟
- بررسی تقریرات جدید علامه و شناخت آرای او از براهین جهان‌شناختی منوط به بیان تقریرات ایشان از این نوع برهان است. بنابراین در این مقاله تقریرات متعدد علامه از سه برهان علت و معلول، حرکت و نظم از آثار او اخذ و گزارش شده است؛ به این نحو که ابتدا صورت برهان‌ها و مقدماتی که تقریرات علامه از این براهین بر آنها مبتنی هستند، فراهم آمده تا از این طریق با نگاهی عمیق، تمام زوایای براهین به دقت مورد بررسی قرار گیرد و از این رهگذر امکان وقوف و بررسی نقاط قوت و ضعف ادله علامه حاصل شود.

در نهایت با توجه به بررسی تقریرات علامه از استدلالهای متعدد این سه برهان، این مطلب تبیین می‌شود که اکثر ادله علامه در مرتبه والایی از حیث استواری و اتقان قرار می‌گیرند.

الف- برهان علت و معلول

برهان اول:

علامه در کتاب «نهایه الحکمه»، برهان ابن سینا را که در نمط چهارم اشارات اقامه نموده است، (و علامه او را مبتکر این برهان می‌داند)، به طور خلاصه این گونه تقریر می‌نماید: «تحقق "موجودی" ... ملازم است با ترجیح وجود آن موجود. حال اگر ترجیح وجودش لذاته باشد، واجب الوجود بالذات خواهد بود و اگر ترجیح وجودش لغیره باشد، سرانجام به موجودی خواهد رسید که ذاتاً وجودش رجحان دارد، وگرنه دور و تسلسل لازم خواهد آمد که هر دو محال است (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۰).

صورت برهان که از دو قیاس حملی و شرطی تشکیل یافته به این نحو است:

قیاس حملی: ۱- چیزی در خارج موجود است.

۲- هر موجودی وجودش بر عدمش رجحان دارد.

۳- پس چیزی که وجودش بر عدمش رجحان دارد، در خارج است.

قیاس شرطی: ۱- چیزی که وجودش بر عدمش رجحان دارد در خارج است (نتیجه قیاس حملی).

۲- هر چیزی که وجودش بر عدمش رجحان داشته باشد، یا رجحانش

بالذات است و یا به موجودی که رجحانش بالذات است منتهی می‌شود.

۳- بنابراین در خارج چیزی هست که یا رجحانش بالذات است و یا به

چیزی که رجحانش بالذات است منتهی می‌شود (همان؛ ۲۰۰).

عَلَّامَه بعد از تقریر این برهان از ابن سینا، خود برهانی دیگر شبیه به برهان او اقامه می‌نماید، با این تفاوت که در این برهان حد وسط به جای "ترجیح وجود"، "وجوب وجود" است. به این ترتیب استدلال عَلَّامَه بر اثبات واجب الوجود مبتنی بر تقسیم موجودات به واجب الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر و بیان نیازمندی واجب الوجود بالغیر در وجودش به یک علت است.

در هر دو برهان نقل شده از ابن سینا و عَلَّامَه از طریق مسلم فرض کردن بطلان دور و تسلسل مطلوب، اثبات می‌شود و مفهوم وجود و امر موجود در خارج موضوعیت هر دو برهان را تشکیل می‌دهد. اما آنچه در برهان ابن سینا مدنظر است ترجیح وجود موجودی است که در خارج است و آنچه که در برهان عَلَّامَه مطرح است، وجوب وجود موجودی است که در خارج تحقق یافته است. به این ترتیب ابن سینا و عَلَّامَه هر یک بر اساس حد وسط و محور برهان خود موجودات را به آنکه یا ترجیح وجودش بالذات است و یا بالغیر، و یا وجودش واجب بالذات است و یا واجب بالغیر، تقسیم می‌نمایند و ترجیح بالغیر بودن و یا واجب بالغیر بودن موجود را مستلزم نیازمندی آن به علت می‌دانند و از این طریق مطلوبی را که نیاز این موجودات در وجودشان به آن منتهی می‌شود، اثبات می‌نمایند. در برهان ابن سینا این مطلوب موجودی است که ترجیح وجودش بالذات است و در برهان عَلَّامَه موجودی است که وجودش واجب است.

عَلَّامَه در تعلیقه خود بر *سفار* نیز، با بدیهی دانستن محال بودن ترجیح بلا مرجح حتی نزد اشعریون، برهان خود را از طریق بطلان تسلسل و دور و حول محور «ترجیح وجود»، در اثبات وجود خدا اقامه می‌نماید (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۶۸ ه.ق، ۶: ۲۶).

برهان دوّم:

علامه در *نهایه الحکمه* از طریق نفس انسانی بر وجود واجب الوجود اقامه برهان می‌کند و آن را برهان حکمای طبیعی می‌داند. این برهان مبتنی بر پنج مقدمه است که عبارت است از: تجرّد نفس، حدوث نفس، امکان نفس، احتیاج نفس به سبب غیر جسمانی و لزوم انتهای سلسله علل مجرد به واجب الوجود.

این برهان در طی اثبات سه مدّعا، وجود واجب الوجود را اثبات می‌کند. مدّعی اوّل: نفس همراه با پیدایش بدن، حادث می‌گردد، مدّعی دوّم: نفس نیازمند علّت است و مدّعی سوّم: علّت حدوث نفس واجب-الوجود است.

مرحله اوّل برهان: مدّعا: نفس همراه با پیدایش بدن حادث می‌گردد.

این برهان به صورت برهان خلف و متشکل از یک قیاس استثنایی است و صورت

آن به این نحو است:

۱- نفس یا همراه با پیدایش بدن حادث می‌شود و یا قبل از پیدایش بدن

موجود است.

۲- اگر نفس قبل از پیدایش بدن موجود باشد، یا بدون تعلّق به بدنی موجود

است و یا متعلّق به بدنی دیگر است.

۳- هر دو شقّ باطل است.

۴- بنابراین تنها یک شقّ باقی می‌ماند و آن اینکه نفس همراه با پیدایش بدن

حادث می‌شود (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۳-۲۰۶).

بیان ابطال این دو شقّ به این نحو است:

نفس قبل از پیدایش بدن بدون تعلّق به بدنی موجود نیست؛ زیرا در غیر این

صورت لازم می‌آید نفوس متعدّد که در حدّ نوعیشان متحد هستند، نه متکثر باشند و نه

واحد. متکثر نیستند؛ زیرا تمایز افراد تحت یک نوع یا به فاعل است یا به غایت یا به

مواد و یا به عوارضشان؛ فاعل نفوس یکی است و غایت آنها نیز که همان اتصال و تشبّه به فاعلشان است یکی است. تمایزشان به ماده یا به عوارض ماده و یا آنچه در حکم بدن باشد، نیست؛ زیرا این امر خلاف این فرض است که نفوس جدا از ابدان موجودند و نیز نفوس قبل از بدن یک نفس واحد نیستند؛ زیرا قبول کثرت بعد از وحدت از خواص مقادیر و عوارض آنهاست و نفس این گونه نیست (شیرازی، صدرالمتألهین؛ ۱۳۶۰: ۲۲۱-۲۲۲).

۱- نفس قبل از پیدایش بدن متعلق به بدنی دیگر نیست، زیرا در غیر این صورت مستلزم تناسخ است و چون تناسخ مستلزم این است که نفس از فعلیت به قوه برگردد، محال است.

مرحله دوم برهان: مدعا: نفس در وجودش نیازمند علت است.

این برهان که متشکل از یک قیاس استثنایی است به این نحو است:

۱- نفس حادث است.

۲- هر امر حادثی، نیازمند است.

۳- بنابراین نفس نیازمند علت است.

مرحله سوم برهان: مدعا: علت حدوث نفس واجب الوجود است.

این برهان که یک برهان خلف است، متشکل از یک قیاس استثنایی است و

صورت این برهان به این نحو است:

۱- علت حدوث نفس یا جسم، یا امر جسمانی و یا واجب الوجود است.

۲- علت حدوث نفس، جسم یا امر جسمانی نیست.

۳- پس تنها یک شق باقی می ماند و آن اینکه علت حدوث نفس، واجب

الوجود است.

بیان ابطال این دو شق به این نحو است:

- ۱- علت حدوث نفس جسم نیست؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید تمام اجسام دارای نفس باشند، در حالی که تمام اجسام دارای نفس نیستند.
- ۲- از آنجا که تأثیر جسم به کمک وضع صورت می‌گیرد، اگر علت حدوث نفس، امر جسمانی باشد، لازم می‌آید نفس دارای وضع باشد، در حالی که نفس مجرد است و امر مجرد دارای وضع نیست.
- ۳- دلیل دیگر بر اینکه علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی نیست، این است که اگر علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی باشد، لازم می‌آید موجود ضعیف‌تر علت موجود والاتر و عالی‌تر باشد و این محال است (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۳-۲۰۶).

برهان سوّم:

علامه در «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، برهانی را اقامه می‌کند که تقریر او از این برهان با برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه اسلامی انطباق دارد؛ اما این برهان با مقدمه‌ای که علامه در ابتدای آن ذکر می‌کند، با دو برهان حدوث و وجوب و امکان تفاوت می‌یابد (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۵، ۵: ۱۲۹).

مقدمه‌ای که علامه مطرح می‌نماید در رابطه با ارتباط وجودی میان اجزای جهان است و این وابستگی وجودی اجزای عالم به یکدیگر باعث می‌شود که آنها در کلّ یک واحد خارجی را تشکیل دهند و در نتیجه کلّ جهان نیازمند علتی وجودی خارج از خود باشد. فایده این مقدمه برای برهان مذکور آن است که با فرض یک واحد خارجی برای کلّ جهان، لزوم اثبات عدم علیّت وجودی اجزای جهان برای خود آنها از بین می‌رود و در نتیجه بدون نیاز به استفاده از امتناع تسلسل علل، وجود علتی ماورای اجزای جهان که از جنس آنها نیست و واجب الوجود است، اثبات می‌شود (همان:

۱۳۰). به این ترتیب علامه در این برهان هم برای امتناع تسلسل برهان اقامه نموده و هم مستقیماً پیش از اینکه امتناع تسلسل ثابت شده باشد، وجود واجب را اثبات نموده است (همان: ۹۷). این مقدمه به واسطه مقدمات دیگر قابل طرح است. این مقدمات از این قرارند:

- ۱- تمام اجزای جهان دارای ارتباط وجودی با هم هستند.
 - ۲- ارتباط وجودی میان اجزای جهان یک ارتباط واقعی و مستقل از ذهن بوده، وهمی و پنداری نیست.
 - ۳- جهان با اجزای خود یک واحد خارجی است.
- علامه با توجه به این مقدمه و مقدمات دیگر برهان مذکور، دو تقریر از این برهان ارائه می‌دهد که یکی بر مبنای حرکت عمومی و جوهری جهان و در نتیجه حدوث جهان است و دیگری در صورت انکار حرکت عمومی جهان، مبتنی بر امکان جهان است. تقریر اول علامه که واجب الوجود را به استناد وجود حرکت در جهان و در نتیجه حادث بودن و نیازمندی موجود حادث به علت اثبات می‌کند، دارای این مقدمات است:

- مدعا: جهان دارای علت وجودی خارج از خود است.
- ۱- جهان با اجزای خود یک واحد خارجی است (با توجه به مقدمه سوم).
 - ۲- این واحد خارجی دارای حرکت عمومی (حرکت وضعی، مکانی و حرکت جوهری) است.
 - ۳- معنای حرکت هستی پس از نیستی است.
 - ۴- هر امری یا وجودی که آغشته به عدم باشد، حادث است.
 - ۵- هر موجود حادثی نیازمند علت است.

۶- پس نتیجه این است که جهان به عنوان یک واحد خارجی نیازمند علّتی خارج از خود است (همان: ۱۳۲-۱۳۳).

این برهان مبتنی بر مسلم فرض کردن متحرک بودن جهان است و معنایی که علامه از حرکت در این برهان اراده نموده معنای عام آن، یعنی حرکت از عدم به وجود و یا هستی پس از نیستی است و از این طریق در صدد اثبات حدوث جهان و در نتیجه اثبات وجود واجب الوجود برآمده است. این تقریر که بر مبنای حرکت عمومی و جوهری جهان استوار است، برهان مذکور را از چالشی که برهان مبتنی بر حدوث متکلمان گرفتار آن شده، رهایی می‌بخشد، زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت به عنوان امر عرضی و حادث در جهان، حدوث جهان را اثبات می‌کنند و توجیه ناموفق آنها بر حدوث جهان از این قرار است که هر امری که از امر حادث خالی نیست، خود حادث است، در حالی که حرکت اگر داخل در جوهر اجسام نباشد، نتیجه آن متحرک بودن و در نتیجه حادث بودن جوهر اجسام نیست (جوادی آملی، عبدالله؛ ۱۳۷۵: ۱۷۳-۱۷۲).

اگر کسی منکر متغیر بودن اجزای جهان باشد، ناچار از قبول علّت برای کلّ جهان است، زیرا:

۱- اگر اجزای جهان ممکن باشد (با توجه به مطالعات قبل)، پس کلّ جهان ممکن است.

۲- اگر موجودی ممکن باشد، نیازمند علّت است.

۳- پس اگر جهان ممکن باشد، نیازمند علّت است.

پس نتیجه این است که در هر صورت برای جهان ممکنات، علّتی وجودی بیرون از خود است.

تقریر علامه از ادامه برهان این گونه است:

«... و اگر اجزای جهان را یا بخشی از آنها را متغیر فرض نکنیم باز از اثبات علت وجود برای آنها گریزی نیست؛ زیرا اثبات کردیم که هر موجود ممکن اگرچه متغیر نبوده باشد، نیازمند به علت وجود است. نتیجه برای جهان هستی علت وجودی بیرون از خودش هست (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۵، ۵: ۱۳۴).

علامه در تقریر دوم خود از این برهان، با استناد به واقعیت عینی و موجود جهان و با توجه به مقدمه ابتدای برهان، برهان خود را مبتنی بر امکان فقری و نه امکان ماهوی کل جهان می کند و در نتیجه وجود علت العلل را اثبات نموده از این طریق، برهان خود را از اشکال برهان وجوب و امکان فلاسفه که بر مبنای اصالت ماهوی است و نه اصالت وجودی، مصون نگه می دارد.

با عنایت به موارد فوق، آشکار می شود که این برهان با توجه به مقدمه ای که در ابتدای آن ذکر شده و با در نظر گرفتن دو تقریری که علامه از آن ارائه داده است، نسبت به برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه، از استواری و اتقان بیشتری برخوردار است و از اشکالاتی که بر آن براهین وارد است، مصون می باشد.

برهان چهارم:

علامه در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» برهان خود بر اثبات وجود واجب الوجود را بر مبنای امری بدیهی و انکار ناپذیر یعنی اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آن قرار می دهد و واقعیت کل جهان را متکی و پابرجا بر یک واقعیت که خود در ذاتش دارای استقلال است، می داند.

این برهان از جمله براهینی است که به علت واسطه قرار نگرستن مقدمات متعدد و بسیار در اثبات مطلوب و در نتیجه سهل الوصول بودن آن به مطلوب، نسبت به براهین دیگر فلاسفه که در اثبات واجب الوجود اقامه نموده اند، از درجه اتقان بیشتری

برخوردار است؛ زیرا فقط متکی بر یک امر بدیهی و غیر قابل انکار است که همان اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آن است.

مقدمات این برهان از این قرار است:

مدعا: واقعیت همه موجودات به یک واقعیت مستقل متکی است.

۱- اصل واقعیت یک امر بدیهی و انکار ناپذیر است.

۲- اصل واقعیت نبود نشدنی است.

۳- هر یک از موجودات جهان معلولی است که علتش میان اجزای دیگر است.

۴- هستی و واقعیت هرگز بدون استقلال و پا برجایی امکان پذیر نیست.

۵- کلّ سلسله معلولات نیازمند علتی است که خارج از آن باشد.

۶- پس واقعیت کلّ جهان متکی و پابرجا بر یک واقعیت دیگر است که خود

در ذاتش دارای استقلال است (همان، ۵: ۱۰۳-۱۱۵).

تحلیل این برهان بدین نحو است :

اصل واقعیت، یا خود در ذاتش دارای استقلال است و یا به واقعیتی که بالذات

دارای استقلال است، متکی می‌باشد.

توجه علامه در این برهان به اصل واقعیت و هستی اشیا و همچنین مسلم فرض

کردن این امر که هر جزء معلول از جهان هستی، علتی در میان اجزای دیگر دارد و از

حیث کلّ و مجموع بودن، اجزای هستی، همه در حکم یک معلول واحد هستند؛ برهان

او را از امتناع تسلسل علل بی‌نیاز نموده است. همین امر برهان او را متقن‌تر نموده؛

زیرا براهینی که مبتنی بر امتناع تسلسل علل هستند، لزوماً در میان براهینی که بر اثبات

واجب اقامه می‌شوند، دلیل بکار برده می‌شوند، یعنی دلیلی که یکی از مقدمات، دلیل

دیگر را اثبات می‌نماید (همان: ۹۷).

از دیگر نقاط قوت این برهان آن است که وجود واجب الوجود به عنوان پدیده‌ای از پدیده‌های جهان و یا به عنوان موجودی که جهان را در لحظه‌ای آغاز نموده است، اثبات نمی‌شود، بلکه بر خلاف براهین اثبات وجود خدا که همان گونه که برای سایر اشیا، وجود اثبات می‌شود، برای خدا نیز وجودی اثبات می‌گردد، با این تفاوت که وجود خدا قائم بذات، لایتناهی و ازلی و ابدی است و وجود سایر اشیا، قائم به او و ناشی از او و حادث است، اما در حقیقت وجود، تفاوتی میان ذات واجب و سایر اشیا نیست. در این برهان وجود اشیا نسبت به عدم، وجود است ولی نسبت به خداوند، لاجرم وجود است و اساساً وجود اشیا در مقایسه با وجود خداوند، وجود حقیقی نیست، بلکه از قبیل "نمود" و "ظهور" است که پیش از آنکه خود را نشان دهد، او را نشان می‌دهد (همان: ۷-۱۰۶) بنابراین این برهان از آنجا که در اثبات مطلوب از امتناع تسلسل علل بی‌نیاز است و از آنجا که به اصل واقعیت و هستی نظر دارد و نه مفهوم وجود و یا ماهیت اشیا و هم از حیث نحوه اثبات واجب متفاوت و متمایز از دیگر ادله اثبات وجود خدا است، در مرتبه بالاتر و اتقان بیشتری قرار می‌گیرد.

برهان پنجم:

علامه در «نهایة الحکمه» برهان متکلمان را که از طریق حدوث اجسام بر وجود واجب الوجود استدلال آورده‌اند، تقریر می‌نماید.

این برهان در طی چند مرحله به اثبات وجود واجب الوجود می‌پردازد. مرحله اول اثبات این امر است که اجسام خالی از امور حادث نیستند؛ مرحله دوم اثبات حادث بودن اجسام؛ مرحله سوم اثبات نیازمندی اجسام به علت؛ و مرحله چهارم اثبات واجب الوجود بودن علت اجسام است.

صورت این برهان در طی چند استدلال بدین نحو است :

مدّعا: پدید آورنده اجسام واجب الوجود است.

مرحله اوّل استدلال:

- ۱- حرکت و سکون امور، حادث هستند .
- ۲- اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند.
- ۳- اجسام از امور حادث خالی نیستند .

مرحله دوّم استدلال :

- ۱- آنچه از حوادث خالی نیست، خود حادث است.
- ۲- اجسام از امور حادث خالی نیستند.
- ۳- اجسام حادث هستند.

مرحله سوّم استدلال :

- ۱- اجسام حادث هستند.
- ۲- هر حادثی نیازمند محدث است .
- ۳- اجسام نیازمند محدث هستند.

مرحله چهارم استدلال :

- ۱- محدث اجسام یا جسم است، و یا امر جسمانی و یا واجب الوجود است.
- ۲- اگر محدث اجسام جسم و یا امر جسمانی باشد، دور یا تسلسل لازم می‌آید.
- ۳- دور و تسلسل باطل است .
- ۴- پس تنها یک شقّ باقی می‌ماند که محدث اجسام واجب الوجود است (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۷-۲۰۶).

نقد علامه طباطبایی بر برهان متکلمان

علامه این برهان را در اثبات وجود واجب الوجود کافی نمی‌داند، زیرا این مقدمه که "هر آنچه خالی از حوادث نباشد، پس آن حادث است" نه بین است و نه مبین؛ زیرا متکلمان تغییر در اعراض جوهر را ملازم با تغییر جوهری که موضوع آنها است، نمی‌دانند و این مقدمات با اعتقاد متکلمان که به حرکت در اعراض اعتقاد دارند مغایرت دارد و از آنجا که بر اساس اعتقاد به وجود حرکت در اعراض، حرکت در اعراض جسم مستلزم حرکت در جوهر آن نمی‌باشد، بنابراین این مقدمه تنها در صورتی که مبنی بر حرکت جوهری باشد، تام می‌شود و دلیل در اثبات واجب کارآمد می‌گردد (همان: ۲۰۸).

بررسی نقد علامه

نقدی که علامه به یکی از مقدمات برهان متکلمان که از طریق حدوث اجسام بر وجود واجب الوجود استدلال آورده، نقدی است که ملاحظه را پیش از او، بر برهان مذکور وارد نموده است. البته ملاحظه را این برهان را دارای دو اشکال مبنایی و صوری (بنایی) می‌داند. اما علامه در نقد خود از این برهان تنها بر اشکال بنایی آن اشاره نموده است.

اشکال مبنایی این برهان که ملاحظه آن را مورد نقد قرار داده، این است که مناط احتیاج معلول به علت حدوث نیست؛ زیرا اگرچه حدوث در خارج همراه وجود است، اما در مقام تحلیل حدوث، مؤخر از وجود و وجود مقدم بر آن است، و امر مؤخر نمی‌تواند علت امر مقدم بر خود باشد؛ زیرا دور مضمحل لازم می‌آید (جوادی آملی؛ عبدالله، ۱۳۶۸، ۶: ۹-۳۳۸).

اشکال بنایی این است که این مقدمه که "هر آنچه خالی از حوادث نباشد، پس آن حادث است" مطابق با اعتقاد متکلمان که قایل به حرکت در اعراض هستند و تغییر در اعراض را ملازم با تغییر در جوهر، نمی‌دانند، مطرح نیست و در اثبات واجب ناموفق است (همان: ۱-۳۴۰).

ملاصدرا برای رفع اشکال مبنایی از این برهان، "حدوث زمانی" را به "حدوث ذاتی"، و "تعلق ذاتی" ارجاع می‌دهد و اشکال بنایی را بر اساس حرکت جوهری حل می‌نماید (همان: ۲-۳۴۱).

با توجه به اشکالاتی که ملاصدرا و علامه طباطبایی بر این مقدمه که "هر امری که از امور حادث خالی نیست، خود حادث است" بیان نموده‌اند، توجیه متکلمان بر حدوث اجسام و در نتیجه اثبات نیازمندی آنها به محدث را ناموفق نموده است؛ زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت به عنوان امری عرضی و حادث در اجسام، به حادث بودن اجسام پی می‌برند، در حالی که حرکت اگر داخل در جوهر اجسام نباشد، نتیجه آن متحرک بودن و نیز حادث بودن جوهر اجسام نیست.

به این ترتیب نقد علامه به این برهان، و راه حل صدرايي آن مبنی بر ارجاع حرکت در اعراض، به حرکت جوهری اجسام، دارای صحت و درستی است.

برهان ششم:

علامه در تفسیر المیزان برهان خود بر اثبات وجود خدا را از طریق وجود جریان علیت میان اجزای عالم مطرح می‌نماید و متذکر این مطلب می‌شود که خداوند در قرآن از این طریق بر وجود خود استدلال می‌کند؛ زیرا قرآن تمام جریانات علیت را به خدای فاطر و صانع استناد می‌دهد.

مقدمات این برهان بدین نحو است:

مدّعا: قانون علیّت عمومی اقتضای وجود علّت العلل و مسبّب الاسباب برای عالم می‌کند.

۱- میان تمام اجزای عالم علیّت حاکم است و هر جزئی از عالم معلول جزئی دیگر است.

۲- کلّ و مجموع سلسله معلولات، خود معلول است که نیازمند علّت است.

۳- علّت مجموع سلسله معلولات خارج از آن است؛ زیرا اگر داخل در سلسله باشد آن نیز نیازمند علّت است.

۴- علّتی که خارج از سلسله معلولات باشد، علّتی است که نیازمند علّت دیگر نیست و آن واجب الوجود و علّت العلل و مسبّب الاسباب است.

بنابراین نتیجه این است که علّت کلّ عالم واجب الوجود است و این نتیجه از

طریق وجود قانون علیّت عمومی به دست می‌آید (طباطبایی، محمدحسین، بی تا، ۲: ۹-۳۵۶).

علامه طباطبایی در این برهان متذکر می‌شود که علّت خارج از سلسله به این معنا

است که از جنس اجزای سلسله علّتها و معلولها نیست، نه اینکه در رأس سلسله قرار داشته باشد؛ زیرا در این صورت خود سلسله از علّت غایب می‌شود.

آنچه در این برهان مطرح می‌شود، این است که علامه با توجه به مفهوم وجودی و

رابطه وجودی میان اجزای عالم و با توجه به نحوه وجودی اجزای عالم، مفهوم معلولی

را از وجود آنها انتزاع می‌کند و از این طریق نیازمندی مجموع عالم به علّت العلل را اثبات می‌نماید.

آنچه که در تقریر علامه از این استدلال مطرح می‌گردد این است که معلول بودن

تمام آحاد سلسله مورد بحث در این تقریر، این سلسله را چه متناهی باشد چه غیر

متناهی، نیازمند علّت خارج از سلسله می‌کند. به این ترتیب هم وجود واجب الوجود

بدون توسل به امتناع تسلسل علل و دور اثبات می‌شود و هم امتناع تسلسل به طور اعم؛ زیرا در این تقریر امتناع تسلسل در علل ممکنه، اعم از متناهی و غیرمتناهی اثبات شده و چون تسلسل علل ممکنه اعم، مطلق از تسلسل علل غیرمتناهی است، با اثبات امتناع اعم، امتناع اخص نیز اثبات می‌شود، این برهان بدون استفاده از برهان امتناع تسلسل و دور مطلوب خود را که همان واجب الوجود است اثبات می‌کند (مطهری، مرتضی؛ ۱۳۷۲، ۷: ۲۶).

برهان هفتم:

علامه در *المیزان* ضمن اشاره به رابطه بین علت و معلول بیان می‌نماید که خداوند از طریق همین رابطه بین علت و معلول و تصدیق و امضای این قانون، به وجود صانع و توحید و قدرت و علم و دیگر صفات خود استدلال می‌کند. ایشان یکی از موارد اثبات قانون علیت در قرآن کریم را وجود اجزای عالم و نظام عمومی و تأثیر و تأثر و فعل و انفعالی که در سرتاسر عالم میان اجزای عالم حاکم و برقرار است می‌داند و در بیان آن به این مطلب اشاره می‌کند که قانون علیت عمومی در تمامی اجزای عالم جاری است و هر موجود ممکن الوجودی که وجود و عدمش در حالت استوا باشد برای ترجیح جانب وجود خود نیازمند وجود علت است و برای ترجیح جانب عدمش نیازمند عدم علت است؛ بنابراین هر موجودی با فرض وجود علتش واجب الوجود و با فرض عدم علتش ممتنع الوجود است.

علامه یکی دیگر از موارد اثبات قانون علیت در قرآن را حدوث حوادث و اجزای عالم می‌داند، به این ترتیب که عالم مملو از حوادث و امور حادث است، و هر حادثی نیازمند علت است. علامه در این برهان از طریق امکان و حدوث اشیا، وجود قانون علیت را در سراسر عالم اثبات می‌نماید و از این طریق وجود صانع و صفات او را ثابت می‌کند.

علامه طباطبایی بیان می‌کند که خداوند از طریق همین قانون به وجود صانع و آفریدگار عالم استناد می‌کند و خداوند قانون علیّت عمومی و این امر که هر حادثی دارای علت یا عللی است را تصدیق و تأیید می‌نماید (طباطبایی، محمدحسین؛ بی تا، ۴: ۸-۱۳۷).

ب- برهان حرکت

علامه طباطبایی در «نهایة الحکمه» از طریق حرکت و تغییر بر وجود خداوند استدلال می‌نماید و این روش را روش علمای طبیعی در اثبات وجود خدا می‌داند. در این برهان برای اثبات وجود محرک غیرمتحرک مجرد که واجب الوجود بالذات است، از تمیم برهان حرکت به برهان وجوب و امکان استفاده شده است؛ زیرا در غیر این صورت واجب الوجود بودن محرک غیرمتحرک اثبات نمی‌شد (طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۳، ۳، ۲-۲۰۱).

مقدمات این برهان از این قرار است:

- ۱- وجود حرکت در خارج.
- ۲- نیازمندی حرکت به محرک.
- ۳- احتیاج حرکت به علت فاعلی و حقیقی؛ زیرا اگر تنها نیازمند علت اعدادی و مجازی باشد، تسلسل محرکها همانند تسلسل حرکات، تسلسل تعاقبی می‌شود و از نظر حکما تسلسل تعاقبی بر خلاف تسلسل دفعی مشکلی ندارد.
- ۴- تسلسل و دور محال است.
- ۵- تمیم برهان حرکت به برهان وجوب و امکان؛ زیرا در غیر این صورت برهان حرکت فقط وجود یک موجود مجرد و غیر مادی را اثبات خواهد کرد، نه وجود واجب الوجود بالذات را (همان: ۳-۲۰۲).

نکته‌ای که از این برهان می‌توان به دست آورد این است که علامه قائل به متحرک بودن تمام اجسام است، زیرا بنا بر نظر علامه هر آنچه وجودش با قوه و ماده همراه باشد، متحرک است و آنچه که وجودش مبراً از این دو باشد، هستی‌اش دارای ثبات است. همچنین آنچه از سیر استدلال به دست می‌آید این است که علامه در ابتدا با اثبات غیر متحرک بودن مبدأ حرکت و سپس اثبات مجرد بودن آن، واجب الوجود را اثبات می‌کند، به همین دلیل در قسمت اول برهان در اثبات غیرمتحرک بودن مبدأ حرکت، از برهان دور و تسلسل استفاده نموده است.

آنچه که از نقل این برهان آشکار می‌شود، این است که علامه تقریر خود را از برهان حرکت و محرک بر مبنای حرکت جوهری قرار می‌دهد و از این طریق برهان خود را از چالش‌ها و اشکالاتی که بر برهان مبتنی بر حرکت عرضی ماده مترتب است، رهایی می‌دهد؛ زیرا برهان حرکتی که در آن حرکت به عنوان امری ماهوی و پدیده‌ای عرضی در ماده مطرح است، اولاً در اثبات محرک نامتحرک کافی نیست، زیرا در این صورت جسم در بیرون از ذات یعنی در محور عرض و یا صور نوعیه‌ای که بر جسم عارض می‌شود، متحرک است و نیاز به محرک دارد و صور نوعیه بر اساس کون و فساد، یکی پس از دیگری به طور غیرمتناهی می‌توانند تغییر نمایند و اعراضی که در آنها حرکت راه دارد می‌توانند با تسلسل تعاقبی به حرکت خود ادامه دهند. ثانیاً به فرض کفایت در اثبات محرک نامتحرک، محرک غیرمتحرک می‌تواند جسم و یا صورت جسمیه باشد، زیرا حرکت در این برهان در برخی از اوصاف و عوارض جسم است و به این ترتیب حرکت در اعراض، نیاز به محرک را در محور همان اوصاف و عوارض اثبات می‌نماید و در هر دو صورت تغییر و حرکت، در خارج از گوهر و جوهر جسم بوده و در همان مدار و در حیطة عالم ماده نیز نیاز به محرک دارد.

باید گفت علامه با لحاظ کردن حرکت عالم ماده به عنوان امری ذاتی در جوهر اجسام، دامنه برهان حرکت را تا ذات و عوارض امور حقایق طبیعی گسترانیده است و در نتیجه دامنه محرکات را از عالم مادی به مجردات می‌کشاند، و وجود محرک نامتحرک فوق طبیعی را اثبات می‌نماید؛ اما از آنجا که این برهان به تنهایی در اثبات مبدا نخستین عاجز است، برای اثبات این مطلوب، آن را با برهان وجوب و امکان متمیم می‌دهد (جوادی آملی، عبدالله؛ ۱۳۷۵: ۴-۱۷۱).

نکته‌ای که در برهان حرکت و محرک علامه وجود دارد این است که ایشان در قسمت اول این برهان برای اثبات وجود محرک غیرمحرک و لزوم منتهی شدن سلسله علل محرک به محرک غیرمحرک فوق طبیعی، متوسل به امتناع تسلسل و دور در علل محرکه مادی می‌شود، در حالی که علامه با استفاده از مقدماتی که خود در جلد چهارم اصول فلسفه و روش رئالیسم در مبحث قوه و فعل، برای اثبات حرکت عمومی جهان مطرح نموده است، می‌توانست بدون استفاده از امتناع دور و تسلسل محرکهای مادی، دامنه محرک نامتحرک را به خارج از عالم ماده بکشاند، به این ترتیب که با توجه به حرکت عمومی و بالذات جهان و همچنین با استفاده از این مقدمه که هر متحرکی در حرکتش نیازمند محرکی غیر از خود است، نیازمندی جهان طبیعت را به وجود محرک نامتحرک فوق طبیعی و خارج از عالم ماده اثبات نماید و مرحله اول برهان را که اثبات محرک نامتحرک فوق طبیعی است، بی‌نیاز از امتناع تسلسل و دور نماید و در مرحله دوم برهان، همان‌طور که علامه خود نیز بیان داشته است، با استفاده از متمیم برهان به برهان وجوب و امکان، وجود واجب الوجود را اثبات نماید. مقدماتی که استدلال علامه برای اثبات حرکت عمومی جهان بر آنها مبتنی است از این قرار است: مقدمه اول: هر آنچه دارای قوه و فعل است دارای حرکت است، بنابراین حرکت تنها در عالم ماده مطرح می‌شود.

مقدمه دوّم: وجود حرکت جوهری در عالم ماده.

مقدمه سوم: ارتباط وجودی اجزای جهان طبیعت که در کلّ یک واحد پهناور را

تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌ای که از این مقدمات به دست می‌آید حرکت عمومی جهان و متحرک بالذات بودن آن است. بر اساس نتیجه بدست آمده از این مقدمات و اثبات حرکت عمومی و بالذات جهان، دامنه محرک‌های نامحرک به خارج از عالم ماده کشیده می‌شود و نیازی به استفاده از امتناع تسلسل برای اثبات محرک نامحرک در خارج از عالم ماده نیست.

ج- برهان نظم

برهان اول:

علامه در تفسیر آیه ۴۲ از سوره نجم "و إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى"، ابتدا در توضیح کلمه "منتهی" این گونه بیان می‌کند که "منتهی"، مصدر میمی به معنای "انتها" است، که در این آیه به طور مطلق آورده شده، یعنی «مطلق انتها به سوی پروردگار تو است». علامه با استفاده از این مطلب بیان می‌کند که نه تنها هستی تمام موجودات، با واسطه یا بدون واسطه، به خداوند منتهی می‌شود، بلکه تمام تدابیر، چه جزئی و چه کلی، که در عالم جریان دارد، منتهی به خداوند است. به این صورت که تدبیر بین موجودات عالم، همان روابطی است که میان اشیای عالم برقرار است و هستی موجودات در گرو حفظ این روابط است و بدیهی است که پدیدآورنده روابط همان پدیدآورنده خود موجودات است. پس تنها پروردگار و خداوند قائم به ذات است که انتهای تمام موجودات عالم است (طباطبایی، محمدحسین؛ ۳۷: ۶-۹۵).

مقدمات این برهان از این قرار است:

مدعا: پدید آورنده روابط و تدابیر و نظام بین موجودات خداوند است.

- ۱- عالم وجود در هستی و آثار هستی‌اش به خداوند منتهی می‌شود و قائم به او است.
- ۲- هستی موجودات در گرو روابط آنها با سایر موجودات است.
- ۳- پدیدآورنده موجودات، پدیدآورنده روابط آنهاست.
- ۴- تدبیر بین موجودات همان روابط میان موجودات است.
- ۵- پس موجودات با هستی‌شان و با تدبیر و نظامی که بینشان است، به خداوند منتهی می‌شوند.

علامه در این برهان نه تنها به اثبات ناظم و پدید آورنده روابط میان اشیا و نظام حاکم بر آن می‌پردازد، بلکه از این طریق که هستی موجودات در گرو نظامی که حاکم بر آنهاست، به اثبات موجد و علت هستی بخش عالم که همان پدید آورنده روابط است می‌پردازد. بنابراین علامه در این برهان برخلاف دیگر براهین نظم که تنها به اثبات ناظم برای عالم پرداخته و در اثبات ناظمی که علت هستی بخش باشد، ناکار آمد هستند؛ وجود ناظمی را که علت وجود کل عالم بوده، واجب الوجود نیز باشد، اثبات می‌نماید.

همچنین این برهان از آنجا که وجود نظامی را که هستی موجودات در گرو این نظام و روابط حاکم در آن است اثبات می‌نماید، احسن بودن این نظام و اینکه نظامی بالاتر از آن وجود ندارد را نیز ثابت می‌کند و از این طریق بر اکمل بودن ناظم صحه می‌گذارد. بنابراین با توجه به موارد فوق روشن می‌شود که این برهان از دیگر براهین نظم متمایز شده و در مرتبه والایی از یقین و استواری قرار می‌گیرد.

برهان دوم:

علامه در تفسیر آیه ششم از سوره حج (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأِنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، بیان می‌کند که خداوند حق است که هر موجودی را تحقق

می‌دهد و در همه چیز نظام حق را جاری می‌کند، پس همین که خداوند حقّ است و تحقّق هر چیز به اوست، سبب شده که این موجودات حقّه و نظام‌های حقّه جاری در آن به وجود آید، جمله این مستندات این مطلب را ثابت می‌کند که او حقّ است (همان، ۲۸: ۲۰۷).

علامه این برهان را از طریق «برهان لمّ» تقریر می‌نماید، به این ترتیب که قبل از پی بردن به اصل نظام و هماهنگی میان موجودات، آگاهی به وجود مبدأ حاصل شده است و از طریق علم به ذات واجب و صفات آن، وجود نظم و احسن بودن نظام موجود نیز اثبات می‌شود.

بنابراین این برهان از آنجا که از طریق شناخت مبدا آفرینش و آگاهی بر ذات و صفات او به اثبات نظم جهان می‌پردازد، در مرتبه والاتری نسبت به برهان نظمی که از طریق وجود نظم جهان به اثبات ناظم آن می‌پردازد، قرار دارد و چنین برهانی که از معلول به علت آگاهی می‌یابد، قابلیت هم طرازی با برهانی را که از علت پی به معلول می‌برد، ندارد.

برهان سوّم:

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره بقره (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...)، بیان می‌کند که سیاق آیه بر حجّت دلالت می‌کند که هم حجّت بر وجود إله است و هم حجّت بر وحدت اوست. به این نحو که این آیه دارای سه صورت برهانی است؛ در صورت اوّل برهان بر وجود خداوند و إله برای موجودات دیگر (غیر از انسان) استدلال می‌کند؛ در صورت دوّم برهان، از طریق نظامی که در عالم حاکم است، وحدت إله دیگر موجودات را اثبات می‌کند و در صورت سوّم برهان، از طریق احتیاج انسان به نظام کلی در سراسر عالم، برای یک انسان وجود یک إله واحد را ثابت می‌نماید؛ به این نحو که همان یک إله تمام

موجودات، إله انسان نیز می‌باشد. صورت برهان اوّل که این آیه در اثبات وجود إله اقامه نموده است به این نحو است:

«آسمان‌ها و زمین، جریان کشتی در دریا و نازل شدن باران‌ها و وزیدن بادهای گردنده و گردش ابرهای تسخیر شده، همه اموری هستند که فی‌نفسه نیازمند به صانعی هستند که آنها را ایجاد کند؛ پس برای هر یک از این امور الهی است و پدیدآورنده‌ای است و از راه نظامی که بین این امور حاکم است و تدبیر حاکم میان اجزای آن، امور را مسخّر یک نظام قرار داده است؛ پس پدیدآورنده این نظام همان پدیدآورنده اجزای آن است و مدبّر آن است و آن إله واحد است (همان، ۲: ۳۴۱)

علامه در این قسمت از بحث، ابتدا از طریق یک برهان انّی از وجود فرد فرد موجودات وجود علّت و صانع برای هر یک از آنها را اثبات می‌کند و در ادامه از طریق نظام واحدی که میان آنها وجود دارد، ابتدا وجود ناظم و مدبّر و سپس وحدت علّت هستی بخش را ثابت می‌کند. بنابراین نه تنها وجود صانع و مدبّر برای عالم اثبات می‌شود، بلکه واحد بودن آن نیز ثابت می‌گردد.

نتایج بحث

آنچه که از تقریرهای مختلف علامه طباطبایی از برهان علّت و معلول دریافت می‌شود، این است که ایشان اکثر تقریرات خود از برهان علّت و معلول را بر پایه اصل بنیادی "اصالت وجود" قرار داده و به امر موجود از آن جهت که موجود است و نه به عنوان امری که دارای ماهیت و امکان ماهوی است، نظر دارد و وجود واجب الوجود را از رهگذر این حقیقت ثابت می‌کند که معلول از جهت امکان فقری و وجودی و نه از آن جهت که دارای امکان ماهوی و اعتباری است، به ذات هستی و اصل واقعیت، به عنوان علّتی که بری از امکان فقری و دارای استقلال ذاتی است، نیاز دارد.

دو استدلال علامه در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» که یکی مبتنی بر اصل واقعیت و مقومات آن و دیگری منطبق بر برهان وجوب و امکان فلاسفه و برهان حدوث متکلمان است، و نیز استدلال او از برهان حرکت و محرک که مبتنی بر حرکت جوهری اشیاست و براهین نظم او که به اثبات ناظمی که علت هستی بخش جهان است، می‌پردازند، در زمره نوآوری‌های علامه قرار می‌گیرند.

در پایان با بررسی مبانی فلسفی و ابتکارات و نوآوری‌های علامه طباطبایی در تقریرات ایشان از سه برهان علت و معلول، حرکت و نظم، این مطلب آشکار می‌شود که علامه در اکثر تقریرات خود دارای نوآوری‌ها و ابتکارات فلسفی قابل توجه و فراوانی است. با بررسی نقاط قوت و ضعف ادله علامه این مطلب روشن می‌شود که اکثر تقریرات ایشان از این سه برهان در مرتبه والایی از یقین و اثبات قرار دارند.

منابع

- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۵)، *تبیین براهین اثبات وجود خدا*، قم، اسراء.
- _____، (۱۳۶۸)، *شرح حکمت متعالیه*، بی‌نا.
- شیرازی، صدر المتألهین، (۱۳۶۰)، *شواهد الربوبیه*، تعلیق و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۵)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی استاد مطهری، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۸۶ هـ.ق)، *تعلیق بر اسفار اربعه*، قم، المکتبه المصطفویه.
- _____، (بی‌تا)، *تفسیرالمیزان*، به کوشش سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- _____، (۱۳۷۳)، *نهایه الحکمه*، ترجمه و شرح: علی شیروانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، (۱۳۷۵)، *پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم*، دوره پنجم جلدی، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.